



## مناسبات عدالت و فرهنگ

عبدالحکیم کاظمی

### چکیده

عدالت و فرهنگ، نیاز ضروری کشور هستند. گرچند هر کدام، موضوعات مستقل به شمار می آیند و به صورت مستقل هم، مورد بحث فراوان قرار گرفته اند. اما اینکه چه پیوندی باهم دارند، یا کدام یکی می تواند نقش علی نسبت به دیگری داشته باشد و به عبارت دیگر، کدام یک باید هدف اولی برای اصلاح گران امور اجتماعی باشد، تفاوت های آن دو در چه مواردی است، ایجاد هماهنگی بین عدالت و فرهنگ، چه پیامدهای کوتاه مدت و دراز مدت دارد، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. همین مسایل از عمده مباحثی است که در این سیاهه، به طور گذرا به آنها پرداخته شده است.

**کلیدواژگان:** فرهنگ، عدالت، تمدن، تمایزهای فرهنگ و عدالت، پیامدهای مشترک عدالت و فرهنگ.

## مقدمه

فرهنگ و عدالت از مباحث مهم جامعه است. این اهمیت، بر گسترش بحث‌ها و نظریات پیرامون آنها افزوده است. نیاز مبرم به این دو موضوع و زنده بودن آنها، ضرورت پرداختن به آنها را فوری می‌سازد.

یکی از ویژگی‌های کشورهای توسعه‌یافته، تنوع فرهنگی آن است، که در صورت تعامل درست و مدیریت صحیح، می‌تواند دارای بار مثبت و ارزش فراوان باشد؛ چرا که تعامل فرهنگ‌ها، به تکامل و غنای فرهنگی می‌انجامد. اما اگر چنین نباشد، آسیب جدی بر پیکره همه وارد می‌شود. این آسیب، از آن رو جدی است که خط‌کشی‌های قومی به تفکیک و رقابت منفی فرهنگی می‌انجامد؛ در حالی که نیاز روز افزون و مداوم فرهنگ‌ها به تغییر و تحول و بروز شدن، نیاز آنها را به یک‌دیگر تشدید کرده است. از سوی دیگر فرهنگ‌های موجود در قلمرو جغرافیایی معین، علاوه بر تحول و تغییر، نیازمند سازگاری با محیط نیز هستند. در این شرایط، تعامل آنها علاوه بر تکامل، بر سازگاری‌شان با محیط و نزدیک شدن گروه‌های انسانی یک کشور به هم‌دیگر می‌انجامد. اما در صورت تقابل، ناچار به وام‌گیری از فرهنگ‌های بیرونی یا ناسازگار با محیط اند؛ امری که شقاق بین گروه‌های انسانی و فرهنگ‌ها را جدی‌تر می‌سازد. مخصوصاً اگر منافع سیاسی نیز به این وام‌گیری و شقاق، گره زده شود. سوگمندان کشور ما، گرفتار این آسیب شده است. هرگاه، سیاست در کنترل هر گروه انسانی قرار بگیرد، گروه یا گروه‌های دیگر، به حاشیه رانده می‌شوند/می‌شوند و بی‌عدالتی در بخش‌های مختلف، از جمله حوزه فرهنگ، به اجرا گذاشته می‌شود. مباحث فراوانی در این خصوص قابل طرح است که یکی از آنها، روابط عدالت و فرهنگ است و اینکه هماهنگی آن دو، چه اثرات مثبتی دارد.

## ۱- عدالت

عدالت از ماده عدل است. در معنای لغوی آن گفته اند: «هرآن‌چه روح آدمی آن را درست بیند که در مقابلش ستم و جور است» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۱، ۴۳۰) و «سخن و حکم مورد پسند عقلاً» و در صورت تعدی با عن، به معنای چرخش و بازگشت است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۲، ۳۸) راغب اصفهانی، آن را در حکم مساوات دانسته نه خود



مساوات. (راغب، ۱۳۷۴ش: ۲، ۵۶۲) وی افزوده است: عدل، بیشتر در امور معنوی و فهمیدنی استفاده می‌شود. (همو، ۱۴۱۲ق: ۵۵۱) چنان‌که همین ماده با کسر عین «عدل» به معنای نظیر و مشابه است که بیشتر در امور حسی به کار می‌رود (فراهیدی، پیشین، ۳۹. ابن منظور، همان، ۴۳۲) و عدیل نیز مانند عدل است؛ ولی سیبویه، آن را فقط در تساوی و مشابهت انسانها، صحیح می‌داند. (ابن منظور، پیشین).

عدالت در اصطلاح، تعریف‌های به‌ظاهر متفاوت دارد. تفاوت‌های آن به حوزه‌های مورد تعریف برمی‌گردد؛ وگرنه اصل تعریف آن، «قرار دادن هر چیز در جای خود» است؛ چنان‌که شیخ مفید فرموده: «العدل هو الجزاء علی العمل بقدر المستحق علیه و الظلم هو منع الحقوق». (مفید، ۱۴۱۴: ۱۰۳) این تعریف، ناظر بر مصادیق خاص عدالت است و شامل مواردی است که عدالت، جنبه پسینی دارد. به عبارت دیگر، ناظر بر عدالت در پیامدها و پیاپی‌هاست. فیض کاشانی می‌فرماید: «و العدل هو لزوم الاقتصاد فی کل شیء من الأخلاق و الأعمال و معاملات الناس من غیر میل إلی طرفی الإفراط و التفريط». (کاشانی، ۱۴۰۶: ۱، ۶۶) این تعریف، نگاه به عدالت پیشینی دارد و شامل عدالت نسبت به پیش از هر اقدام یا عمل است که طبعاً شامل «نگاه عادلانه» نیز هست.

از کلام منسوب به امیر المومنین (ع) است که فرموده: الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ وَ الْإِحْسَانُ التَّقْضُ «(ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۹، ۵۸)؛ «عدل، رعایت انصاف و احسان، لطف زیاده است.» مشابه این تعبیر، از امامان دیگر نیز در تعریف نقیض عدالت، یعنی جور و ظلم، نقل شده است. (کلینی، ۱۴۰۷: ۴، ۲۴).

آنچه این سیاهه در پی آن است، عدالت اصطلاحی البته مربوط به قلمرو میراث اکتسابی جامعه است که در آن اختیار، شرط است. با قید «شرط بودن اختیار»، می‌خواهیم امثال این توصیفات از عدالت را که: «احوال کل عالم بر محور عدالت می‌چرخد و برای همین منظور است که انبیاء مبعوث شده اند تا مردم قسط و عدل را برپا دارند. از این رو، شکل‌گیری مدینه فاضله و دنیای درست، از آثار عدالت است. چنان‌که رسیدن به سعادت اخروی نیز بر عدالت استوار است»؛ (خویی، ۱۴۰۰: ۱۶، ۴۶) از موضوع بحث خارج سازیم؛ زیرا این توصیفات، ناظر بر عدالت به معنای عام و شامل تمام مصادیق اختیاری و

غیر اختیاری آن، مانند عدالت و تعادل در نظام هستی است. هم‌چنین با توجه به موضوع بحث و تعریف برگزیده از عدالت، دو نکته دیگر هم قابل ذکر است؛ یکی اینکه ایمان در عدالت شرط نیست؛ لذا عدالت به معنای عدم هر نوع ستم نسبت به هرکس است. پس عدالت فقهی، یکی از مصادیق آن می‌تواند باشد. دوم آنکه آگاهانه بودن اجرای عدالت، شرط است. (مغنیه، ۱۴۲۴: ج ۱، ۱۲۸. ج ۲، ۴۶۰)

## ۲- فرهنگ

برای فرهنگ در فارسی معانی لغوی فراوانی ذکر شده است؛ برخی از آنها عبارت اند از؛ رأی، هوش، عقل، خرد، حکمت، علم، دانش، ادب و تربیت درست، هنر، آگاهی، نیروی سنجش و قوه تمیز نیک از بد، شناختن حد هر چیز، فضیلت اخلاقی، مجموع صفات پسندیده، فضایل روحی و معنوی، آرایش جان، موجب سروری و سالاری، سودمندی و بی‌آزاری، مایه نیک‌نامی، تندرستی روان، مایه زنده‌دلی، برتر از گوهر، وقار، بزرگواری، شرف، مایه فخر، معیار وزن و قد و اعتبار، ذکاء و فطنت، فر، شکوه و جلال، اندیشه درست، هوشیاری. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل فرهنگ) روشن است که همه‌ی موارد یاد شده احصای کاربرد و تلقی از فرهنگ است. از اینرو نمی‌توان همه را دقیقاً معنای فرهنگ دانست؛ زیرا گاهی در عرف عمومی، مفهوم یک واژه با مصداق یا ویژگی و یا کارکرد آن، یکی پنداشته می‌شود.

معادل انگلیسی آن Culture است از واژه cultura و برآمده از ریشه لاتین colere به معنای مسکن گزیدن، کشت کردن، حراست و پرستش است. این واژه در معانی کشاورزی<sup>۱</sup> و (باغداری<sup>۲</sup>) و (آیین<sup>۳</sup>) هنوز به کار می‌رود؛ و صورت‌های نو، مانند (پرورش زنبور<sup>۴</sup>) و (کشت صدف<sup>۵</sup>) و (کشت مروارید<sup>۶</sup>) و (کشت باسیل<sup>۷</sup>) در واقع، به همان معنا است.

1. agri Culture
2. horti Culture
3. cultus&cult
4. bee Culture
5. oyster Culture
6. pearl Culture
7. bacillus Culture



به گفته ریمنون<sup>۱</sup> معادل واژه culture در زبان فرانسه قدیم به صورت couture بود. به معنای مزرعه شخم زده و فعل couturer به معنای عمل کاشتن روی زمین بوده است (گی‌روشه، ۱۳۸۷: ۱۱۰) و سپس معنای دوخت و دوز هم گرفت و بعدها به صورت culture درآمد. (آلن بیرو، ۱۳۸۰: ۷۷. پهلوان، ۱۳۸۲: ۰۴). در نتیجه، این واژه در زبان فرانسوی، قدمت بیشتر دارد و از این زبان، به زبان‌های دیگر غربی سرایت کرده است. البته در زبان فرانسه نیز، زمان زیادی را طی کرده تا به مفهوم امروزی برسد.

حضور واژه فرهنگ در زبان فارسی، شاید قدیم‌تر از بسیاری از زبان‌های دنیا باشد. واژه فرهنگ از دو جزء «فر» و «هنگ» تشکیل شده است. «فر» به معنی نیروی معنوی، شکوه، عظمت، جلال، و درخشندگی است. و هنگ به معنی کشیدن و اعتلا بخشیدن است.

### معنای اصطلاحی

«فرهنگ، مجموعه‌ی ساخته‌ها و اندوخته‌های مادی و معنوی جوامع است که به صورت میراث اکتسابی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و تمام جوانب حیات آنان (اندیشه، احساس و عمل) را در بر می‌گیرد و افراد درون گروه، در تکمیل و تغییر آن نقش دارند و غالباً، کارکرد فرافردی اما درون گروهی دارد.»

در توضیح این تعریف، چند نکته گفتمی است؛

#### ۱-۲- شمولیت فرهنگ بر امور مادی و معنوی

فرهنگ، شامل امور مادی و معنوی است؛ زیرا امروزه بین مظاهر مادی و معنوی، امکان تفکیک وجود ندارد؛ هر سازه مادی، به طور قطع، بهره هنری دارد. از این رو، ساخته مادی و معنوی در جوامع، ادغام شده هستند. البته در بسیاری از مظاهر فرهنگی و تمدنی گذشته نیز، این نکته جاری بوده است.

#### ۲-۲- فرهنگ، امور اکتسابی و قابل انتقال

فرهنگ، لزوماً از نسلی به نسلی منتقل می‌شود که به آن «انتقال فرهنگی» می‌گویند. اما به این معنا نیست که دچار تغییر، حذف و یا تکمیل نشود؛ بلکه هر نسل، بسته به شرایط،

مظاهر فرهنگ را توسعه می‌دهد؛ تغییراتی در آنها ایجاد می‌کند و چیزهای نو بر آنها می‌افزاید. از آن سو، مظاهر فرهنگی نیز، تمام جنبه‌های زندگی انسان‌ها را در بر می‌گیرند؛ مدل‌های رفتار فردی و اجتماعی را تعیین و نیازهای بشر را رفع می‌کنند. اما رفع نیاز در محیط‌های گوناگون و اقوام گوناگون، متفاوت است؛ زیرا در محیط‌های گوناگون، ادیان (که از مهم‌ترین عوامل فرهنگ‌سازی است)، شرایط اقلیمی و جغرافیایی، نیازها، نوع برآورده شدن این نیازها، میزان تغییرپذیری هر جامعه و ارتباطشان با جوامع دیگر و متغیرات فراوان دیگر، متفاوت اند.

این متغیرات، باعث می‌شود نوعی «وحدت نگاه» و «یگانگی رویه» در هر جامعه شکل بگیرد؛ به گونه‌ای که این جامعه را با جوامع دیگر، متفاوت می‌سازد. از آن جا که فرهنگ نسبت به همه جنبه‌های زندگی اجتماعی شمولیت دارد، کل زندگی افراد یک جامعه با افراد جامعه‌ای دیگر متفاوت خواهد بود. این تفاوت، امری تکوینی نیست - اگرچه امور تکوینی در شکل‌گیری آن نقش داشته باشند - بلکه تفاوت جوامع به تفاوت فرهنگی آنها بر می‌گردد. چنان‌که عامل وحدت یک جامعه نیز، فرهنگ آن است. در سایه وحدت فرهنگی، وحدت هویتی افراد جامعه پدید می‌آید. (زندوکیلی، ۱۳۸۳: ۵۸). منظور از انتقال فرهنگ به صورت میراث اکتسابی، تفکیک آن از میراثی است که به صورت ژنتیکی و تکوینی منتقل می‌شود و جنبه خصوصی و فردی دارد و ظهور و بروز آن نیز، در ابعاد غریزی و تکوینی افراد است.

### ۳-۲- کارکرد جمعی فرهنگ

ویژگی دیگر فرهنگ، حالت جمعی داشتن آن است؛ یعنی تمام مظاهر فرهنگی به گونه‌ای اند که ارزش و کارکرد فرا فردی دارند. اگرچه ممکن است از برخی مصادیق آن جز یک فرد جامعه بهره‌مند نشده باشد؛ برخلاف برخی از عادات یا ساخته‌های افراد که ویژه خود آنها است، از لازمه «جمعی بودن» فرهنگ، بهنجار بودن آن از دید همه است. بنا براین برخی از خرده فرهنگ‌هایی که در جوامع، توسط برخی افراد - مانند دسته خلاف‌کار - شکل می‌گیرد، از تعریف ما خارج است.



### ۳- تمایزهای فرهنگ و عدالت

الف) تفاوت در ماهیت: فرهنگ، امور ایجاد شده توسط انسان و شامل احساس، عمل و اندیشه است. مجموعه‌ای از نمادها، قرار داده‌ها، آداب، رسوم، هنر و اندیشه و غیره که جهت‌دهنده کل زندگی گروه انسانی است. عدالت - اما - عمل کیفی و به منزله حکم است برای جهت‌دهی موضوعاتش از جمله خود فرهنگ - البته در قلمرو انسانی - از این رو فرهنگ، کل زندگی یک گروه انسانی را جهت می‌دهد؛ اما کارکرد عدالت، ایجاد نسبت منطقی بین مصادیق است که از قرار گرفتن هر چیز در جای خود ناشی می‌شود.

ب) تفاوت در قلمرو: به دلیل اینکه سامان‌مندی همه نظام عالم، متکی بر این است که نیازهای ضروری و روابط آنها متعادل و بر اساس اندازه معین باشد، قلمرو عدالت گسترده است؛ به عبارت دیگر، کل نظام عالم بر اساس عدالت می‌چرخد (ابن‌ابی‌الجمهور، ۱۴۰۵: ۴، ۱۰۳. جاثیه: ۲۲. احقاف: ۳). از این نظر، عدالت قلمرو اجرای گسترده‌تر دارد و شامل نظام تکوین و تشریح و شامل امور طبیعی و قرار دادی است. گستردگی آن نسبت به فرهنگ در دو ساحه است: یکی به لحاظ عامل؛ عامل اجرای عدالت در کلیه موارد، اعم از انسان است و سخن امام سجاد (ع) «شَهْدَةُ أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ مَعَايِشَ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ» (علی بن الحسین، ۱۳۷۶: ۱۵۸) ناظر به همین نکته است. اما سازنده فرهنگ، فقط انسان است. دوم به لحاظ قلمرو؛ به این معنا که: عاملی که فرهنگ را می‌سازد و حفظ می‌کند، در آن بخش از نظام عالم که دسترسی علمی و عملی دارد، دخل و تصرف می‌کند؛ به عبارت دیگر: در هر آن‌چه بشناسد، دخل و تصرف فرهنگی می‌کند که کمترین دخل و تصرف، نام‌گذاری آنها یا دخالت قرار دادی است؛ اما قلمرو اجرای عدالت، در دنیای تکوینی، معمولاً فراتر از آن است که توسط انسان یا عامل فرهنگ، مورد شناسایی قرار گیرد؛ چرا که درک انسان از نظام عالم، بسیار اندک است. (خویی، پیشین: ۱۶، ۴۶).

ثبات نسبی فرهنگ: تفاوت مهم دیگر، در ثبات و عدم ثبات آن دو است؛ عدالت به منزله امری که - در حوزه انسانی - کاملاً در قلمرو اختیار، قابل اجرا است، به معنای آن است که «مدام نیازمند اجرا کننده» است (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۹، ۴۰۳-۴۰۴). در حالی که فرهنگ، لزوماً چنین نیست؛ چرا که فرهنگ، یک امر قابل ارث و انتقال به نسل یا نسل‌های



بعدی است و بخودی خود، توان حفظ و ماندگاری دارد. از این روست که در تعریف فرهنگ، «میراثی بودن» گنجانده شده است؛ اما این خصوصیت در عدالت به صورت یک قاعده کلی قابل پذیرش نیست. وابستگی مداوم عدالت به اجرا کننده، باعث شده است که عدالت در بسیاری موارد، برخلاف میل و احساسات باشد. (فضل الله، پیشین: ۱۳، ۲۸۲) اما فرهنگ، معمولاً استقلال نسبی دارد. به این معنی که غالب مؤلفه‌های فرهنگ، به صورت خودکار و سازگار با ذائقه صاحبانش، به طی مسیر می‌پردازند و همواره نیازمند نظارت و پیگیری مستمر نیستند.

#### ۴- روابط متقابل عدالت و فرهنگ

##### ۴-۱- مقدم بودن فرهنگ

عدالت، حکم و عمل کیفی است که بها و جایگاه موضوع یا موضوعاتش را روشن می‌کند. این باعث می‌شود که بین مصادیقش ایجاد نسبت شود. از این رو همواره نیازمند موضوع است. به عبارت دیگر، حتماً موضوعی پیشاپیش وجود داشته باشد تا یک عمل کیفی در مورد آنها اجرا گردد. یکی از این موضوعات، فرهنگ است. بنابراین، فرهنگ به لحاظ وجودی، مقدم بر عدالت است و چون نقش موضوع برای عدالت را دارد و باعث ظهور و بروز عدالت در خارج است؛ پس از جمله علل عدالت هم به شمار می‌رود. راز امکان و عدم امکان اجرای عدالت در فرهنگ‌ها هم به همین نکته برمی‌گردد؛ اینکه بسیاری از فرهنگ‌ها نمی‌توانند عدالت‌پذیر باشند، ناشی از مشکل درونی خود آنها است. البته عدم امکان اجرای عدالت، ممکن است به خود فرهنگ و ممکن است به صاحبان فرهنگ (انسانها) برگردد؛ چون انسان‌های درون یک گروه، علت ایجاد فرهنگ خود هستند و همین‌طور عامل دوام و تغییرات آن نیز به شمار می‌روند. بنابراین، نقش اصلی در عدالت‌پذیری فرهنگ را خود انسانها دارند. گرچه گاهی محیط و فرهنگ، توان ایجاد تغییر و تحول را از صاحبان فرهنگ می‌گیرند و امکان اجرای عدالت که در واقع، ایجاد تحول در آن است، سخت می‌شود. در نتیجه، همکاری عدالت و فرهنگ، مبتنی بر وجود زمینه‌های آن در فرهنگ و صاحبان آن است.





## ۲-۴- ادغام عدالت و فرهنگ

گاهی در اثر اجرای مستمر عدالت در بخش‌ها یا حوزه‌های معینی از یک فرهنگ، این موارد، به خاطر استمرار زمانی و نیز داشتن پشتوانه استدلالی، تبدیل به فرهنگ شده و ویژگی‌های فرهنگ را به خود می‌گیرد؛ از این رو نیاز مداوم به ناظر و عامل اجرا ندارد و مانند هر مؤلفه دیگر فرهنگی، از نسلی به نسلی دیگر، منتقل و بخودی خود اجرا می‌شود. البته این نکته، فرایندمند است و زمان زیادی از انعطاف فرهنگ، سپس اجرا تا تبدیل به یک عادت فرهنگی را در بر می‌گیرد؛ اما عامل مهمی در تفاوت فرهنگ‌ها به شمار می‌رود؛ چرا که پذیرش عدالت در محورهایی از فرهنگ، باعث تأثیر در محورها و حوزه‌های دیگر فرهنگ می‌گردد و سیر رشد یک گروه انسانی را تشدید می‌کند.

### ۳-۴- ایجاد امنیت

ایجاد امنیت، یکی از مهم‌ترین اهداف غایی برای اجرای عدالت در حوزه فرهنگی است. عدالت در فرهنگ به این معنا است که حوزه‌های اندیشه، عمل و احساسات، هرکدام در جای خود هستند و به آن اندازه که حق شان است، مورد توجه قرار می‌گیرند. از این رو به عنوان نمونه، از فربه شدن بخشی از هنر که باعث فراموشی بخشی دیگر شود، جلوگیری می‌شود. البته اینکه برخی از بخش‌ها، به دلیل عدم نیاز، مورد توجه قرار نگیرند، به معنای بی‌عدالتی نیست. پایبند این نکته، احترام به همه توان‌ها و ظرفیت‌های انسان‌های یک گروه است. از لازمه‌ی این احترام، ایجاد امنیت در بخش‌های مختلف است.

### ۴-۴- ایجاد تمدن

مهم‌ترین پیامد و در واقع، بزرگترین نتیجه یگانگی عدالت و فرهنگ، شکل‌گیری تمدن است. لازم است یک اشاره کوتاه به معنی تمدن صورت گیرد و سپس به نحوه تأثیرگذاری عدالت در ایجاد تمدن پرداخته شود.

تمدن، یک لغت عربی و از ریشه «م د ن» است و با مدینه (= شهر) یا مدنی (= شهری) قرابت دارد و تداعی‌کننده یک زندگی پیش‌رفته‌تر است. که زندگی شهری به عنوان آدرس و نمونه است؛ و گرنه خود شهری شدن، لزوماً به معنای متمدن شدن نیست. این معنا در زبان فارسی امروز، متداول شده است؛ و گرنه امروزه در عربی، «الحضاره» به جای تمدن

به کار می‌رود. معادل انگلیسی تمدن Civilisation است که به واژه‌های لاتینی، civis، civitas و civilis برمی‌گردد و حاوی معنای (political = سیاسی) و (urban = شهری) است که یک دولت سازمان‌یافته را در برابر یک قبیله قرار می‌دهد. Civilization در زبان لاتین کلاسیک، وجود ندارد و شاید زاده عصر رنسانس و از واژه civilizer فرانسوی سرچشمه گرفته باشد. Civilization به معنای آراسته شدن به آداب و رسوم شهرنشینی است. (آشوری، ۱۳۸۰: ۳۶) تمدن در فارسی، تقریباً همان معانی و بار sivilisation را دارد که شهرنشینی و شهری را می‌رساند و به نحوی زندگی پیش‌رفته‌تر و اجتماعی‌تر است. تعریف اصطلاحی تمدن، امروزه به صورت‌های متفاوت بیان شده است. گفتنی است، دو نکته بر تعریف تمدن تأثیر گذاشته است:

نخست اینکه به لحاظ تاریخی، دو ملت فرانسه و انگلیس، به جای واژه فرهنگ، از تمدن استفاده می‌کردند که تا دوران معاصر ادامه داشت. این امر در فرانسه، بیش از انگلیس است. sivilisation و sociale و society در این دو حوزه همان معنای فرهنگ را داشته است. بنا بر این در تعریف هر کدام از این دو واژه، پای دیگری در میان کشیده می‌شود. دوم اینکه در حوزه عمدتاً آلمانی، این بحث پیش آمده که دستاورد معنوی و مادی بشر، زیر مجموعه کدام یک از «فرهنگ» یا «تمدن» است؟ برخی، فرهنگ را ناظر بر امور مادی و تمدن را امور معنوی دانسته‌اند.<sup>۱</sup> برخی نیز عکس آن را مدعی شده‌اند و برخی نیز هیچ تفاوتی بین آن دو قایل نشده‌اند. (آشوری، پیشین: ۴۰-۴۱. گی‌روشه، پیشین: ۱۱۳-۱۱۴). این مباحث، رابطه خاصی بین فرهنگ و تمدن ایجاد کرده است که با تعریف یکی، پای دیگری نیز به میان می‌آید. گفتنی است، امروزه در مظاهر فرهنگ، نیاز مادی و معنوی انسان جدای از هم نیستند؛ بسا چیزی از یک زاویه، مادی و از زاویه دیگر، معنوی است.

۱. امور مادی، چیزهای اند که نیازهای غریزی و طبیعی آدمی را برآورده می‌کند و دستاورد معنوی، چیزهایی اند که نیازهای غیر طبیعی انسان را برآورده می‌کند. به عبارتی، «مادی» امور حیاتی را برآورده می‌کند؛ یعنی اموری که اگر برآورده نشوند، انسان می‌میرد. اما امور معنوی، نیاز غیر حیاتی را برآورده می‌سازد. لذا لباس و نان، امور مادی ولی مُد، شعر، اندیشه‌ها و... امور معنوی‌اند. شریعتی، علی، تاریخ تمدن ج ۱ ص ۷.



(شریعتی، ۱۳۵۹: ۷-۸) چرا که امروزه سعی می‌شود همه سازه‌های انسانی، بهره‌ای از هنر داشته باشند. بنابراین، همان‌گونه که مظاهر فرهنگی می‌تواند هم مادی باشند هم معنوی؛ مؤلفه‌های تمدن نیز، همین حالت را دارند؛ پس هم فرهنگ و هم تمدن، شمولیت دارند و شامل امور معنوی و مادی اند.

تمدن در اصطلاح عبارت است از:

«ساخته‌ها و اندوخته‌های مادی و معنوی بشر که کارکرد فراگروهی دارد و در تکمیل آن،

همه گروه‌های بشری نقش دارند.»

در توضیح این تعریف چند نکته گفتنی است:

اول اینکه «فرهنگ»، وابسته به جوامع و دارای ویژگی خصوصی است که در محیط‌های متعدد، با ویژگی قومی یا محیطی شکل گرفته و به دلیل اینکه وابسته به آن محیط/مردم است، با آن جامعه نیز، صعود یا سقوط می‌کند. اما «تمدن»، دارای ویژگی فراقومی/فرا محیطی است. از این رو، تمدن، دستاورد مادی و معنوی کل بشر است که تسلسلی است و مدام بین بشر، در حال گشت است و از شکل ساده، مدام در حال رشد است؛ مانند درشکه، ماشین بخار، هواپیما و غیره. بنابراین، تمدن چون مربوط به همه بشر است، با مرگ یک گروه برتر انسانی، به گروهی دیگر منتقل می‌شود؛ ولی فرهنگ، در میان جوامع بوده و با آنها زندگی می‌کند و می‌میرد. (شریعتی، پیشین: ۱۴-۱۷).

نکته دوم اینکه تفاوت اصلی انسان با غیر انسان، در فرهنگ است؛ چرا که همه گروه‌های انسانی، دارای فرهنگ هستند؛ چون همه، متناسب با محیط و نیازشان، فرهنگ‌شان را می‌سازند و حفظ می‌کنند و عملاً هیچ گروه انسانی نیست که بدون اندوخته مادی و معنوی (فرهنگ) باشد. اما برخی از فرهنگ‌ها، مدعی داشتن تمدن هستند؛ در حالی که برای برخی از فرهنگ‌ها نمی‌توان ادعای داشتن تمدن کرد. علت آن برمی‌گردد به اینکه برخی از فرهنگ‌ها تحول‌پذیر اند و نسل‌های انسانی علاوه بر اینکه فرهنگ‌شان یا همان دستاوردهای درون گروهی را تکمیل می‌کنند و چیزهای تازه بر آن می‌آفرینند، تولیدات دیگری هم دارند که در راستای همین فرهنگ است؛ ولی کارکرد فراگروهی دارد و عملاً مورد استفاده بشر هم هست؛ مانند ابزار (مادی) یا اندیشه و نظریه تازه (معنوی) که آن را تمدن می‌نامیم. پس

تمدن، همان ساخته‌های جوامع است. چه مادی و چه معنوی. اما کارکرد فراتر از محیط فرهنگی خود را دارد؛ برخلاف فرهنگ، که عمدتاً مصرف محیطی یا درون گروهی دارد. نکته سوم و مهم که به بحث ما گره می‌خورد، این سوال است که چرا برخی فرهنگ‌ها، هم توان تولید نیاز داخلی و درون گروهی (فرهنگی) را دارند و هم توان تولید امور مورد نیاز بشری (تمدن) را دارند؟

پاسخ آن است که این مساله، به تحول‌پذیری خود فرهنگ‌ها برمی‌گردد؛ به عبارت دیگر، بخش‌های مختلف فرهنگی (هنر و احساسات، اندیشه‌ها، اعمال) اهمیت شان به ارزش ذاتی شان است نه دستوری. به عبارت روشن‌تر: تغییر و تحول مثبت فرهنگ، کاملاً متأثر از صاحبانش است؛ جوامعی که طبقه‌بندی اجتماعی برای فرهنگ‌شان ارزش‌گذاری می‌کند، کمتر تحول‌پذیر اند و افراد طبقات پایین، از ترقی به رده‌های بالا محروم هستند. اما جوامعی که ارزش هر بخش از فرهنگ، به خاطر خود آنها است، فرصت تغییر و تحول در آن وجود دارد. این، همان عدالت، در حوزه فرهنگ است که هر بخش، به همان اندازه که ارزش دارد، مورد توجه است. کاملاً روشن است، این امکان در جوامعی پدید می‌آید که طبقه‌بندی اجتماعی در آنها حل شده باشد. چنین جوامعی، این فرصت برابر و عادلانه را به هر فردی برای ابراز وجود در پهنه وسیع فرهنگ می‌دهد. طبیعی است که شعر، موسیقی، معماری، ابزار، اعمال، نمادها، اندیشه‌ها و غیره، هم تولیداتی دارند که مصرف درون‌گروهی دارد و فرهنگی است؛ هم تولیدات برون‌گروهی دارند که تمدن است. از این رو، عامل اصلی ترقی فرهنگ و رسیدن آن به مرحله تمدن‌سازی، عدالت است. از آن‌جا که فرهنگ، پهنه وسیعی دارد، طبعاً عدالت نیز به همان گستردگی تأثیرگذار است.

### نتیجه‌گیری

عدالت و فرهنگ، از محوری‌ترین مسایل، در جوامع امروز، از جمله کشور افغانستان است. فرهنگ به معنای تمام دستاوردهای بشری است که به صورت اکتسابی به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. عدالت در این‌جا، به معنای اعطای فرصت به همه بخش‌های فرهنگ، متناسب با ارزش و اهمیت درونی آنها و نیاز جامعه است. چون فرهنگ، نسبت به تمام ابعاد زندگی انسان، گستردگی دارد، عدالت در آن نیز، به همان اندازه اهمیت دارد.



از این رو، کارکرد فرهنگ، جهت‌دهی همه جوانب زندگی است و کارکرد عدالت، ایجاد تناسب در جهت‌دهی. بنابراین، فرهنگ، موضوع عدالت و به لحاظ وجودی، مقدم بر آن و از علل ظهور آن به شمار می‌رود. روشن است که این خود فرهنگ‌هاست که خواهان و پذیرنده عدالت‌اند؛ پس تغییرات و انعطاف لازم نخست باید از خود فرهنگ شروع شود. مهم‌ترین نتایج و دستاوردهای عدالت در فرهنگ، عبارت‌اند از: فرهنگی شدن عدالت، ایجاد امنیت همه جانبه و رشد فرهنگ از زایش درون‌گروهی صرف، به بیرون‌گروهی که تمدن است.

## منابع

۱. آشوری، داریوش (۱۳۸۰ش)، تعریف ها و مفهوم فرهنگ، چاپ اول، تهران: نشر آگه.
۲. آلن بیرو، (۱۳۸۰ش)، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، چاپ چهارم، تهران: کیهان.
۳. آنتونی گیدنز (۱۳۸۶ش)، جامعه شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۴. آندرو میلنر - جف برایت (۱۳۸۵ش)، در امدی بر نظریه فرهنگی معاصر، ترجمه محمدی، چاپ اول، تهران: ققنوس.
۵. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغة، تصحیح: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، قم: مکتبه آیه الله مرعشی النجفی.
۶. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین (۱۴۰۵ق)، عوالمی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، تصحیح مجتبی عراقی، قم: دار سیدالشهدا.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، تصحیح جمال الدین میردامادی، چاپ دوم، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
۸. اندرو ادگار - پیتر سجویک (۱۳۸۷ش)، مفاهیم بنیادی نظریه فرهنگی، ترجمه مهاجر - نبوی، چاپ اول، تهران: آگاه.
۹. انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۱ش)، فرهنگ بزرگ سخن، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
۱۰. پهلوان، چنگیز (۱۳۸۲ش)، فرهنگ شناسی (گفتارهایی در فرهنگ و تمدن)، چاپ دوم، تهران: نشر قطره.
۱۱. جوئل شارون (۱۳۸۶ش)، ده پرسش از دیدگاه جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ ششم، تهران: نشر نی.
۱۲. خویی، حبیب الله و دیگران (۱۴۰۰ق)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تصحیح ابراهیم میانجی، چاپ چهارم، تهران: مکتبه الإسلامیه.
۱۳. دنی کوش (۱۳۸۱ش)، مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی، ترجمه فریدون وحید، چاپ اول، تهران: سروش.
۱۴. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ش)، لغت نامه دهخدا، (زیر نظر دکتر معین)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. راغب أصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت - دمشق: دار القلم - الدار الشامیه.



۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه غلامرضا خسروی (۱۳۷۴ش)، چاپ دوم، تهران: نشر مرتضوی.
۱۷. رامین، علی و دیگران (۱۳۸۹ش)، دانشنامه دانش گستر، چاپ اول، تهران: مؤسسه دانش گستر روز.
۱۸. رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۲ش)، آناتومی جامعه، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۹. ریمون بودون و فرانسو بوریکو (۱۳۸۵ش)، فرهنگ انتقادی جامعه شناسی، ترجمه: ع. نیک گهر، تهران: فرهنگ معاصر.
۲۰. زند و کیلی، مهدی (۱۳۸۳ش)، مردم شناسی فرهنگی، چاپ اول، قم: زمزم هدایت.
۲۱. شریعتی، علی، (۱۳۵۹ش) تاریخ تمدن، بی جا: دفتر تدوین و تنظیم آثار دکتر شریعتی.
۲۲. عضدانلو، حمید (۱۳۸۸ش)، آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه شناسی، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
۲۳. علی بن الحسین (ع) (۱۳۷۶ش)، الصحیفة السجادية، قم: دفتر نشر الهادی.
۲۴. فراهیدی، خلیل بن أحمد (۱۴۰۹ق)، کتاب العین، قم: نشر هجرت.
۲۵. کریس بارکر (۱۳۸۷ش)، مطالعات فرهنگی، ترجمه: فرجی - حمیدی، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات... وزارت علوم.
۲۶. کاشانی، فیض محمد محسن بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ق)، الوافی، چاپ اول، اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی (ع).
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری - محمد آخوندی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۸. گی روشه (۱۳۶۸ش)، — تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
۲۹. گی روشه (۱۳۸۷ش)، مقدمه ای بر جامعه شناسی عمومی، ترجمه هما زنجانی زاده، چاپ اول، تهران: سمت.
۳۰. مایکل پین (۱۳۸۶ش)، فرهنگ اندیشه انتقادی (از روشنگری تا پسا مدرنیته)، ترجمه پیام یزدانجو، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز..
۳۱. معین، محمد (۱۳۸۲ش)، فرهنگ فارسی معین، چاپ بیستم، تهران: امیر کبیر.
۳۲. مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴ق)، تفسیر الکاشف، چاپ اول، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۳۳. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، تصحیح اعتقادات الإمامیة، تصحیح حسین درگاهی، چاپ دوم، قم: کنگره شیخ مفید.